

دفاع از گلسرخی ؛ دفاع از گذشته جنبش کمونیستی و تکیه بر " سیاست " بمثابه اصلی ترین عنصر مبارزه طبقاتی

نوشته ای بنوعی در پاسخ به مقاله " گلسرخی توهم و یا واقعیت " توسط آقای علی شمس به نگارش در آمده که بجای تکیه داشتن به اصل مقاله به نکاتی پرداخته است که خواننده نمی فهمد منظور از این همه حاشیه رفتن چیست و چرا نگارنده بجای منطق ، پیش داوری و اتهام را پیشه کار خود کرده است.

در مقاله علی شمس سخن از همه چیز رفته بجز برخورد مشخص به مقاله " گلسرخی توهم و یا واقعیت " .

" سخن از دامن زدن به توهمات مذهبی گلسرخی می رود که باعث رشد تفکرات ارتجاعی مذهبی بویژه مذهب اسلام در مبارزات توده ها می گردد . "

" سخن از دامن زدن به توهمات مذهبی مردم است که در خدمت ارتجاع و نهایتا سرمایه و امپریالیسم قرار دارد . "

" سخن از بکار گیری زبانی توسط روشنفکران جامعه می شود که حاصل آنرا رشد باورهای مذهبی و حاکمیت اسلامیت های سرکوبگر زحمتکشان در ایران می داند . "

" سخن از شجاعت در بیان واقعیات مبارزات طبقاتی است که باید به صراحت با مردم در میان گذشته شود . "

" سخن از " تفکر " غیر دینامیکی است که بر اساس تجربه منجر به حکومت سرمایه داری اسلامی ایران گردیده و باید با نقد علمی مذهب اسلام (بخوان اعلام جنگ علیه آن) توده ها از دام آن رهائی یابند . "

" سخن از بکار گیری زبانی است که منجر به حاکمیت سرمایه و ارتجاع و پشتیبائی از آن معنی میدهد . "

" سخن از دفاع از مبارزات آزادی بخش مردم فلسطین و لبنان است که مدافعین از مقاومت را برابر با دفاع از ارتجاع اسلامی ، سرمایه داری و امپریالیسم می داند . "

" سخن بر سر مبارزه علیه جنایات آمریکا و اسرائیل در منطقه و همچنین افشای جنبش اسلامی مرتجعین است که در صورت غلبه بر هشت پای امپریالیسم در صدد است دوباره جمهوری اسلامی را از پنجره وارد گرداند "

" سخن از بینشی از گلسرخی است که سعی دارد بعد از 27 سال تجربه رژیم ایران آنرا از دل تاریخ بیرون کشیده و با " تحریف " به تقویت رژیم اسلامی منجر گردد و قصد دارد سرمایه داری جهانی را از پنجره وارد کند که دمار از روزگار هر چه کارگر و زحمتکش در بیاورند . "

" سخن از " تفکر " ی است که در پس دفاع از گلسرخی بمثابه کمونیست در تلاش است با دامن زدن به توهمات توده ها ، فاشیسم مذهبی مرتجعین اسلامی را در ایران و منطقه تقویت گرداند . "

و در یک کلام سخنان آقای علی شمس انتقاد به مقالاتی است که در خلال 33 روز جنگ تجاوزگرانه صهیونیستهای اسرائیلی علیه فلسطین و لبنان ، بدفاع از مقاومت حق طلبانه مردم فلسطین و لبنان برخاسته است . ایشان تلاش دارد با آسمان و ریسمان بافی و به سبک و سیاق مجاهدین و حکما (که خود را از منتقدین سرسخت علیه چنین شیوه های زشت و نکوهیده می داند) همان اتهامات بی اساس را به نگارنده مقاله " گلسرخی توهم و یا واقعیت " نسبت دهد . در حالیکه ایشان می توانست بدون سفسطه گری با استناد به نظرات موجود در مقالات من این ادعا را ثابت گرداند و می توانست حداقل از این طریق ، نمونه مثبتی از اصول درست در جدلهای سیاسی بین نیروهای انقلابی را نوید دهد . همانگونه که رفیق سربلند در برخورد متواضعانه با درج مقاله اش در نقد نظرات بغایت انحرافی منصور حکمت متوسل گردید . ولی آقای شمس متأسفانه با اتهام زنی های بی اساس به راهی قدم میگذارد که از قضا خود وی نیز از منتقدین سرسخت این شیوه های مذموم می باشد .

و اما جوهر کلام در دفاع از گلسرخی در چه چیزی نهفته است ؟

مقاله در دفاع از خسرو گلسرخی نه تحریف است و نه بمنظور تقویت رژیم اسلامی ایران از دل تاریخ بیرون کشیده شده است ، آنطوریکه آقای شمس می پندارد . مقاله مزبور حاوی نکاتی چند در دفاع از اصول اساسی مارکسیستی است که توجه بدان می تواند برای پیروان رهروان آزادی و دمکراسی خالی از فایده نباشد .

نکته اول اینکه ؛ هر نقدی می باید جامع الاطراف (همه جانبه) باشد یعنی اولاً با آگاهی کامل از نظرات طرف مقابل و با توجه به سنگینی وزن نکات مثبت و منفی مسئله ، مورد نقد قرار گیرد تا بتواند نقدی جامع و قابل استفاده باشد . هیچ جریان و یا فردی را نمی توان یافت که در روند مبارزه طبقاتی خالی از اشتباه و یا خطا نباشد. بررسی پدیده های اجتماعی نه بر اساس خطاهای سیاسی جریانات و یا اشخاص ، بلکه بر اساس مجموعه ی کارنامه مبارزاتی منفی و یا مثبت آنان مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرد . ارزیابی از حزب توده بمثابه یک جریان ضد انقلابی نه بر اساس مواضع اتخاذ شده آنان مبنی بر " ضد امپریالیست " دانستن خمینی آن علتی بود که آنرا به سازش با رژیم کشاند ، بلکه بر اساس تجدید نظر در اصول جهانشول مبارزه طبقاتی و جایگزینی آن با سازش طبقاتی بود که آنرا به همکاری با خمینی واداشت . امری که شما را وامیدارد بخاطر نارل بودن درکتان از ماهیت سیاست غالب بر مجموعه ی تشکیلات حزب توده مرا در کنار آن قرار دهید . و این آن نکته قابل تعمقی است که در دفاع از گلسرخی بمثابه یک کمونیست بر آن تکیه شد و می باید آویزه گوشمان باشد که هرگز نباید با سلاح نقد و یا انتقاد از دیگران نا خواسته براهی افتاد که جریانات بی هویت با نفی آن بدنبال اثبات خویشند ، یعنی براهی قدم گذشت که اثبات خویش را برابر با نفی گذشته جنبش کمونیستی ایران و جهان دانست .

چرا که گذشته جنبش کمونیستی همواره بمثابه گنجینه ای پر ارزش در سینه تاریخ برای توده های رنج و کار جهت درس آموزی از نکات مثبت و منفی آن باقی خواهد ماند و حفظ این گنجینه ی پر افتخار یکی از وظایف ضروری کمونیستها می باشد . امری که همواره نفی آن از طرف جریان معلوم الحال ترتسکیستها و حکما انجام پذیرفته و می پذیرد . امری که یکی از علت برخورد های بی شرمانه ترتسکیستها و کلیه ترکش خوردگان این جریان است که آنرا در مقابله با کمونیستها راستین در همزبانی و همدلی با امپریالیستها این غدارترین دشمنان بشریت قرار داده است .

خسرو گلسرخی مانند هر پدیده اجتماعی که نمی تواند عاری از خطاهای معرفتی و سیاسی باشد در مجموع با اعتقاد به اندیشه رهائی بخش مارکسیسم لنینیسم ، نه بسبب مجاهدین و حکما با پناه بردن به دامان امپریالیسم که آنرا " دمکرات " و " حافظان جامعه مدنی " قلمداد می نمایند و خزیدن به زیر عبای این هیولای جهانخوار را تنها راه رهائی مردم ایران تجویز می کنند ، بلکه با اتکا به توده های رنج و کار ، با قرار داشتن در کنار تودهها ، با شرکت کردن در جامعه ای که توده ها حضور داشتند ، با حضور خویش در محله های فقیر نشین نازی آباد- جوادیه- خاک سفید- فوزیه- و ... ، با استفاده از اسلوب درست مارکسیستی که سیاست را بر ایدئولوژی در امر مبارزه طبقاتی تقدم میداشت ، در تدارک مهیا کردن پل ارتباطی بود که قادر گردد اتحاد طبقاتی زحمتکشان را بدون در نظر گرفتن رنگ- نژاد- مذهب فراهم گرداند . تا با وارد نمودن ضربه نهائی بر پیکر رژیم فاشیستی پهلوی مقدمات دولت زحمتکشان بمنظور تامین وسائل مادی و حقیقی زدودن خرافات و توهمات مذهبی بمعنی واقعی مهیا گردد . و نه بسبب آنارشیستی که با اعلام جنگ علنی علیه مذهب باعث تقویت هرچه بیشتر آن شود .

و اما نکته دوم ، از جمله مهمترین نکته و آن اینکه ؛ تقدم " سیاست " بر " ایدئولوژی " بمثابه اصلی ترین عنصر مبارزه طبقاتی است .

مبارزه پرولتاریا و بورژوازی در جامعه سرمایه داری عامل پیشرفت و تکامل این جامعه و از قضا عامل تعیین کننده سرنوشت این جامعه است و نه جدا سازی منصوعی که بخواهد کاسبکارانه چون نخود و لوبیا ، توده های کمونیست را از توده های مذهبی در یک کارخانه- یک محله- یک

شهر- یک استان- یک کشور جدا سازد . در غیر این صورت بر اساس چنین فتوای می باید مارکس ، انگلس ، لنین ، استالین ، مانو و دیگر رهبران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی ابتدا به جداسازی می پرداختند تا بدین وسیله توده‌ها از دام توهم خرافات مذهبی رهایی یابند .

پرسش در اینجاست آیا در آن صورت آنان قادر بودند جز با مثنی کمونیست خالص و ناب به جنگ ارتجاع تا بن دندان مسلح و سوار گشته بر امواج نیروی های لایزال تودها که بدلیل همان بی خردی رهبرانش که قصد داشتند با جدا سازی توده های کمونیست از توده های مذهبی به جنگ ارتجاع بروند ، انقلابهای عظیم تاریخ ساز اکتبرهای شوروی و چین و صدها جنبشهای آزادی بخش دیگر در جهان را رقم بزنند ؟

" تفکر " ی که مبارزه ایدئولوژیکی را مقدم بر مبارزه سیاسی قلمداد می کند ، خواسته و یا نا خواسته می باید مارکس و لنین این آموزگاران راستین پرولتاری را مقصر تمامی شکست های انقلابات سوسیالیستی بداند و بدنبال " ایسم " های دیگری باشد . این همان راهی است که منصور حکمت با الهام از اندیشمندان بورژوازی آمریکایی- انگلیسی بدان راه پا گذاشت و خواستار " بازنگری در مارکسیسم " شد .

آیا انقلاب و حتی از نوع سوسیالیستی اش ، می تواند فقط کار عده قلیلی از کمونیست ها باشد ، آنطوریکه عده ای بدنبال القاء آن هستند ؟ آیا نمونه ای از این نوع انقلابات در هیچ کجای جهان سراغ دارید ؟ آیا جداً تا کنون در هیچ جایی از متون و آثار و حتی مکاتبات رهبران کمونیست دیده اید که برای انقلاب سوسیالیستی باید ابتدا با تقدم قائل بودن مبارزه ایدئولوژیکی بر مبارزه سیاسی ، کمونیستها را از غیر کمونیستها جدا نمود و سپس با کمونیستها بجنگ ارتجاع رفت تا در آینده شاهد توهومات مذهبی در توده ها نباشیم ؟ و یا برعکس یکی از بزرگترین و مهم ترین درس آموزی این آموزگاران تاریخ بشری ؛ تکیه بر مبارزه سیاسی بمنظور بسیج و سازماندهی نیروی زحمتکشان صرف نظر از رنگ- نژاد و مذهب در صف واحد بوده است ؟

تصور می کنم شاید " بینش " ی که تقدم مبارزه ایدئولوژی بر مبارزه سیاسی که لازمه تشکیل هر حزب کمونیستی است ، با تقدم مبارزه سیاسی بر مبارزه ایدئولوژیکی که لازمه مبارزه طبقاتی است ، آن دو را با هم اشتباه گرفته است . امیدوارم که چنین باشد در غیر این صورت خانه از پای بست ویرانه است و تا هزاران سال دیگر ، صدها نسل دیگر ، هرگز شاهد چنین انقلابی که فقط توسط کمونیستها به وقوع پیوند نخواهیم بود .

در هر صورت مطلب را دنبال می کنیم . از طریق مبارزه طبقاتی است که سرانجام پرولتاریا ، بورژوازی را از اریکه قدرت بزیر می کشد و حکومت زحمتکشان و سپس جامعه ای را که ساختمان آن در رسالت تاریخی او است ، بنا می گذارد .

بنابراین کسی که از مبارزه طبقاتی سخن می راند ناگزیر به سیاست می اندیشد ، چون سیاست چیزی جز مبارزه طبقاتی نیست . لنین بمنظور دستیابی به قدرت حاکمه چنین می گوید : **" سیاست روابط میان طبقات است " ، همان " مبارزه طبقاتی است "**

مارکس مبارزه طبقاتی را مبارزه سیاسی می داند . وی در مانیفست کمونیست چنین می گوید : **" هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است "**

بدین ترتیب مبارزه طبقاتی در مقاطع دیگر (اقتصادی ، ایدئولوژیکی) در خدمت مبارزه سیاسی اند . در غیر این صورت هرگز نمی توانست نه تنها کار انقلاب سر و سامان بگیرد ، بلکه هرگز پیروزی انقلاب سوسیالیستی در جهان مقدور نبود و نمی توانست فراهم گردد .

مارکسیسم لنینیسم همواره در رابطه میان سیاست و اقتصاد (و ایدئولوژی) اولویت را با سیاست دانسته است . هنگامی که ترسکی و بوخارین به لنین می تازند که گویا همه چیز را از دیدگاه سیاست می بیند لنین بدرستی بر این امر تاکید می ورزد که :

" سیاست نمی تواند در رابطه با اقتصاد از اولویت برخوردار نباشد . بر داشتی دیگر بمعنی فراموش کردن الفبای مارکسیسم است " . (لنین در باره اتحادیه های کارگری)

و این آن مسئله مهمی است که اتفاقاً احزاب و دولت بورژوازی آنرا خوب درک کرده اند اما متأسفانه برخی از کمونیست ها به آن توجه ندارند یا به آن اهمیت شایسته نمی دهند ، توجه ندارند که همه اشکال مبارزه طبقاتی به تبعیت از سیاست قابل درک است .

" مبارزه طبقاتی ... کلیه شکلها را تابع خود می سازد "

(لنین : اقتصاد و سیاست ، ص . 117)

سیاست خصلت طبقاتی دارد چون مبارزه متشکل طبقات صاحب وسائل تولید و استثمارگر بخاطر حفظ منافع طبقاتی خود از دستبرد و یورش طبقات فاقد مالکیت و استثمار شونده ، آن عاملی است که بنوبه خود تلاش می کنند به منافع طبقاتی خود جامه عمل بپوشانند ، بدین ترتیب روابط مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و روابط تولیدی مبتنی بر این مالکیت و روابط قدرت اقتصادی فزاینده ، پایه اقتصادی و اجتماعی سیاست بورژوائی است . و لنین در همین رابط است که سیاست را بیان فشرده اقتصاد توصیف می کند .

در جامعه سرمایه داری هدف سیاست بورژوازی این است که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و روابط تولیدی سرمایه داری را در تمام شرایط حفظ کند و تحکیم بخشد . در اجرای این امر او همه عوامل (جدا سازی های مصنوعی از قبیل دامن زدن به اختلافات قومی- ملی ، برتر دانستن شاخه ای از مذهب بر شاخه دیگر ، عمده کردن برتری های نژادی و ..) را از جلب طبقات و اقشار غیر پرولتری برای به انزوا کشاندن پرولتاریا و بی مقدار کردن ایدئولوژی پرولتاریا گرفته تا ایراد اتهامات دروغ و ناروا بکار می گیرد . در صورتی که هیچیک از این تدابیر مفید نیفتند و مبارزه پرولتاریا عرصه را بر بورژوازی تنگ کند ، آنگاه نیروهای انتظامی و در صورت لزوم نظامی برای سرکوبی قیام وارد عمل خواهند شد . سرکوبی و رام کردن مضمون اساسی سیاست بورژوازی در قبال پرولتاریا است .

پرولتاریا نیز تحت رهبری حزب سیاسی خود می کوشد تمام طبقات و اقشاری را که می توانند علیه بورژوازی به مبارزه برخیزند سازمان دهد و با جنگ انقلابی یا قیام مسلح به دژ بورژوازی حمله برد ، آنرا تسخیر کند و از آنجا که گرایش جامعه سرمایه داری بر اثر تضادهای درونی و بیرونی آن رو به زوال و اضمحلال است ، مبارزه پرولتاریا دیر یا زود به این جامعه پایان خواهد داد و دولت پرولتاریا بجای دولت بورژوازی خواهد نشست و تحقق اهداف پرولتاریا آغاز خواهد شد .

بدین ترتیب پس از انقلاب سوسیالیستی جای پرولتاریا و بورژوازی عوض می شود ؛ پرولتاریا به قدرت حاکمه مبدل می گردد و بورژوازی به طبقه ی مغلوب ، وسائل تولید را از مالکیت خصوصی بیرون میاورد و به مالکیت اجتماعی تبدیل می کند یعنی مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل می شود . و از اینجاست که مبارزه ایدئولوژیک در میان توده های رنج و کار که دیگر کارگران مزدوری نیستند بلکه خود بر اساس قوانین سوسیالیستی از دسترنج خویش مستقیماً بهره می بردند ، اهمیت پیدا می کند . از اینجاست که بعد از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ، در کنار هر کارگاه- کارخانه- مزرعه- مدرسه- دانشگاه- کلیه تاسیسات آموزشی و خدماتی و خلاصه در کنار تمامی تاسیسات تولیدی و توزیعی ، تدریس ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بامر ضروری تبدیل می گردد . ولی باز باید آگاه بود که هنوز هم سیاست نقش تقدم خویش را از دست نمی دهد . لنین پیرامون اهمیت مبارزه طبقاتی (مبارزه سیاسی) بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی چنین می گوید :

" مبارزه میان سرمایه داری میرنده با کمونیسم پدید شده یا بعبارت دیگر میان سرمایه داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف با اشکال جدید ادامه می یابد "

(لنین " ایتکار عظیم " ص . 696)

و این مبارزه تا تبدیل کامل محاصره سرمایه داری به محاصره سوسیالیستی ادامه خواهد داشت .

اینکه نیروهای اسلامی چون رژیم جمهوری اسلامی از پیروزی مردم فلسطین و لبنان سوء استفاده می کنند و با کمکهای مالی- تسلیحاتی خویش ، پیروزی ناشی از جانفشانی مردم را کار

نیروی بارتعالی (خدا) می دانند و از این طریق به تحقیق هر چه بیشتر توده ها به " از خود بیگانگی " دامن می زنند ، و به ترویج آموزشهای ارتجاعی هرچه گسترده تر در میان توده ها می پردازند ، نباید مارکسیست لنینیست های راستین (نه آنارشیست هایی را که بدروغ خود را م-ل می نامند) به خطای معرفتی بکشاند . چرا که این امر ناشی از قدرت سرمایه و در شرایط امروزی انحصارات سرمایه داری امپریالیستی است که چنگال های اختاپوس وارش را بر بدن بشریت فرو کرده است . ناشی از قدرت سرمایه است که با در دست داشتن ماشین عظیم دروغپردازی از بام تا شام به شستشوی مغزی انسانها مشغول می باشد . ناشی از قدرت سرمایه است که بوش بزرگترین تروریسم تاریخ بشریت خود را نماینده خدا در روی زمین معرفی می نماید که باید جهت برقراری صلح در روی زمین با زور بمب و موشک ، و بقیعت قتل عام صدها هزار تن و نابودی کشوری ، " دمکراسی " آمریکائی را به ممالک " وحشی " چون افغانستان- عراق- فلسطین- لبنان و .. صادر نماید . قدرت این سرمایه بقدری قوی است که حتی اعتراضات دهها میلیونی هم قادر نشد آنطور که تصور می رفت ، کار ساز باشد . گرچه باعث گردید موقتا از تجاوزات بربرمنشانه به دیگر کشورها از جمله کشور ما ایران جلوگیری بعمل آورد.

آیا عقلانی و منطقی است که بر اساس چنین استدلالی بجای بسیج هرچه گسترده تر مردم علیه تجاوزات افسارگسیخته امپریالیسم و صهیونیسم که به هیچ یک از پیمانهای حقوق بشری پایبند نیستند ، به میان مردم فلسطین و لبنان برویم و به آنها بگوئیم : فقط حق مبارزه با افرادی است که دارای باورهای مذهبی نمی باشند ؟ چراکه از منظر افرادی چون آقای علی شمس مبارزات آنان در خدمت نیروهای اسلامیست های رژیم ایران خواهد بود ؟ فراموش نباید کرد که این تصور دقیقا همان استدلال حککا است که حامیان دفاع از مبارزات مردم فلسطین را به طرفداران رژیم جمهوری اسلامی منتسب می گردانند . البته تفاوت بین آقای شمس با حککا از زمین تا آسمان است . دو پدیده کاملا متضاد ، ولی چه باید کرد که نتیجه این گونه استدلال تقسیم بندی بین انسانها بر اساس باورهای مذهبی و غیر مذهبی ، فرجامش دوشقه کردن صفوف یکپارچه انسانها و حاصلش به جیب پر نشدنی دژ سرمایه خواهد رفت . امری که به نا درستی به گل سرخی و مدافعین او نسبت داده می شود .

بنابراین بر اساس اصول فنا نا پذیر اندیشه رهایی بخش مارکسیسم لنینیسم که مبارزه سیاسی را در روند مبارزه طبقاتی در اولویت قرار می دهد ، بدیهی است هر نیروئی که قدرت سیاسی را در دست دارد جز اندیشیدن به منافع طبقاتی خویش نخواهد کرد . لذا مارکسیست لنینیستها واقعی تا زمانی که قدرت سیاسی را از طریق پرولتاریا در دست ندارند ، می باید بر تقدم مبارزه سیاسی بر مبارزه ایدئولوژیکی پا فشاری کنند . چراکه اولاً مبارزه ایدئولوژی قبل از کسب قدرت سیاسی طبق تجربه تاریخ ، نه تنها باعث آگاهی توده های رنج و کار نخواهد شد ، بلکه با جدا سازی های مصنوعی و غیر واقعی مذهبی و غیر مذهبی حاصلی جز تفرقه هرچه بیشتر دژ کار نخواهد داشت . طبیعی است این حالت در شرایطی است که تمامی اهرمهای قدرت در دست نیروی سرمایه است و کمونیستها کاملاً از آن محروم می باشند . امری که اردوی سرمایه برای تحقق اش میلیونها دلار اختصاص داده اند . دوماً زمانی مبارزه ایدئولوژی بمعنی واقعی می تواند به سلاح کار ساز تبدیل گردد که طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان توسط انقلاب سوسیالیستی به کسب قدرت سیاسی نائل گردند . در این صورت است که با شرکت عموم زحمتکشان در اداره امور مملکتی- با شرکت مستقیم در امر تولید و توزیع و اداره امورات مالی ، تاسیساتی ، خدماتی ، آموزشی ، درمانی و .. ، می توان با ایجاد کلاسهای آموزشی هدفمند در کنار هر کارخانه- هر مزرعه و هر موسسه با سهولت کامل و با قدم های فرسنگی بر خرافات مذهبی فائق آمد . در این صورت است که با فراهم کردن یک زندگی نوین سعادت مند برای تمامی زحمتکشان می توان به سهولت رسوبات سنگین ایده آلیستی ناشی از ترویج قرن ها " از خود بیگانگی " را از اذهان توده ها زدود . و این همان نکته اساسی دیگری

است که در مقاله "گل سرخی توهم و یا واقعیت" بر آن تکیه دارد که آقای شمس بعلت شتاب بیش از حد از کنار آن به سادگی گذشته و یا نخواست آن را ببیند.

این "تفکر" اعلام می‌دارد با جبهه ی سومی که کاملاً متفاوت از حککا و مجاهدین باشد، می‌توان همه را به مبارزه هم علیه تجاوزگری آمریکا و هم علیه اسلامیست‌های رژیم ایران فرا خواند. مگر هم اکنون کمونیست‌های واقعی غیر از این می‌کنند که هم در جبهه خارجی علیه تجاوزات بربرمنشانه امپریالیست‌های آمریکائی و صهیونیست‌های اسرائیلی می‌رزمند و هم در جبهه داخلی علیه رژیم فاشیستی مذهبی جمهوری اسلامی؟

مگر شعار "سرنگون باد رژیم جمهوری سرمایه داری ایران" گویای این امر نیست؟ مگر مبارزات کمونیست‌ها در دفاع از مبارزات روزمره کارگران و دیگر اقشار و طبقات جامعه علیه رژیم گویای مبارزه آنان در راستای سرنگونی رژیم نیست؟ که باید طبق فتوای "عقلانی" شما در شرایط دفاع مشخص از مبارزات مقاومت مردم فلسطین و لبنان، با جدا سازی مصنوعی نیروهای مذهبی و غیر مذهبی، از غیر مذهبی‌ها و آنها از نوع کمونیستی‌اش بدفاع برخاست و مبارزات مذهبی‌ها در دفاع از هستی‌اشان را در خدمت رژیم ایران دانست. امری که بوش، بلر، المریت هم با صدها توطئه‌گری‌های ضد انسانی بدنبال چنین جدا سازی می‌باشند و مبارزات مردم فلسطین و لبنان را در خدمت رژیم ایران و سوریه می‌دانند. آیا به نظر شما با چنین "جبهه" ی مخدوشی می‌توان صف بندی خویش را با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها مشخص نمود تا در دام آنها قرار نگرفت؟ مگر درک این موضوع مشکل است که هر تجاوزی، مقاومتی را بدنبال خواهد داشت و بر اساس قانون دیالکتیک؛ که هر جا ظلم است، مقاومتی هم بدون استثنا وجود دارد، آیا نباید در راستای محکوم کردن تجاوزگر به دفاع از مقاومت ستم‌دیدگان برخاست؟

مگر محکوم کردن تجاوزات صهیونیست‌های اسرائیلی بمعنی دفاع از مردمان مورد تجاوز قرار گرفته نمی‌باشد؟ به بیان دیگر، مگر با محکوم کردن تجاوزگر صهیونیستی نباید از مبارزات مردم مورد تجاوز قرار گرفته بدفاع برخاست؟

شاید در منطق دیالکتیکی شما، با محکوم کردن تجاوزگر صهیونیستی نباید از مبارزات مردم مورد تجاوز قرار گرفته چون فلسطین و لبنان و عراق بصرف رهبری مذهبی بدفاع برخاست. آیا محکوم کردن تجاوزگر بدون دفاع از مظلوم سربکوب شده یعنی پدیده تک قطبی هم از کشفیات جدیدی است که ما از آن بی‌خبریم؟

مگر محکوم کردن تجاوزگر صهیونیستی و در عین حال طبق فتوای شما، حاصل تقسیم بندی مقاومت به توده‌های مذهبی و غیر مذهبی که دفاع از توده‌های مذهبی را در خدمت رژیم میدانید، چیزی جز تفرقه و جدائی ایجاد کردن در صفوف یکپارچه مقاومت فلسطین و لبنان معنی می‌دهد؟ امری که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها برای تحقق‌اش از هیچ جنایتگری دریغ نمی‌ورزند؟ اینکه رهبری مبارزات آزادی بخش فلسطین و لبنان بدلیل ضعف کمونیست‌ها در دست نیروهای اسلامی است، گناه مردم نمی‌باشد که جهت دفاع از بود و نبودشان در حال مبارزه علیه تجاوزگران صهیونیستی هستند و شما مبارزات آنان را بسبب ترسکیست‌ها و حککا در خدمت رژیم ایران می‌دانید. گرچه همانطوریکه اشاره شد تفاوت شما با این جریان‌ها از زمین تا آسمان است. ولی استدلال شما ناخواسته و غیر مستقیم در همخوانی با آنان قرار می‌گیرد.

تضاد اصلی مردم فلسطین و لبنان با رژیم سرمایه داری و یا ماقبل سرمایه داری است که حل آن در گرو مبارزات بین مردم و حکومت آنان میسر می‌باشد و این حکم بمنظور حل ریشه‌ای تضاد اصلی هر کشور مفروضی از جمله ایران نیز صدق می‌کند. حال در نظر داشته باشید که در شرایط تجاوز صهیونیست‌های اسرائیلی علیه مردم لبنان و فلسطین که هستی‌شان در خطر نابودی قرار گرفته است، اتحاد عملی بمنظور دفاع از هستی‌شان بین تمامی اهالی بوجود آید، همانطور که چنین بود. حال شما بر اساس فتوای توهم زدانی، قصد جدا سازی این مردم یکپارچه را داشته باشید، آیا

حقیقتاً این تفکر عملی خواهد بود؟ ثانیاً جواب همان بخش مردم غیر مذهبی بشما چه خواهد بود؟ از نظر من پاسخ مردم جز دست رد بر نظرات آشفته تان نخواهد بود

حال می توانید به میان کارگران یک کارخانه در ایران بروید و تلاش کنید کارگران غیر مذهبی را از کارگران مذهبی با هدف توهم زدائی جدا گردانید و یا اینکه با تشکل کارگران غیر مذهبی در صدد اعتراض علیه کارفرما باشید، فکر می کنید موفقیت شما تا چه میزانی خواهد بود؟ و باید در نظر داشت، این در حالی است که در واقعیت امر اعتراضات دستجمعی کارگران علیه کارمافر بدلیل نبود یک سازمان کمونیستی قدرتمند قادر نیست مطالبات دموکراتیک آنها را به تحقق در آورد. تا چه رسد به تحقق خواسته های سوسیالیستی آنان که قرار است طبق فتوای شما با کارگران فقط کمونیستی انجام پذیرد.

آری این خواست قلبی تمامی کمونیستهاست که حداقل بخشی از کارگران با آموختن سوسیالیسم علمی قادر گردند با سازمان دهی دیگر رفیقان همزمشان رژیم سرمایه داری اسلامی ایران را هرچه زودتر از ریشه برویند. و با کسب قدرت سیاسی و استقرار حکومت شوراها شرایطی را برای دیگر زحمتکشان فراهم گردانند که بتوانند در پرتوی حکومت انسان ساز نوین با برخورداری از یک زندگی سعادت مند نوین که خوشبختی واقعی آنان را در روی زمین تامین نماید، باورهای مذهبی تخیلگرانه شان را بمرور زمان بدست فراموشی بسپارند. ولی متأسفانه آرزو را با واقعیت کاری نیست.

اگر زدودن توهمات مذهبی توده های بشری امر پیچیده و بغرنجی نبود، باید توجه داشت که این پیچیدگی و بغرنجی را سرمایه داری برای توده ها در طی اعصار تاریخ ایجاد کرده و دائماً در حال تقویت آن می باشد. آری اگر فایق آمدن بر افیون توده ها کار نه چندان مشکلی بود، باید مطمئن بود که قبل از ما حزب کمونیست شوروی و چین می توانستند در پرتوی حکومت 30 ساله ساختمان سوسیالیسم بر این مشکل غلبه نمایند. به اطراف خود نگاهی اندازیم آیا قادر گشته ایم به تعداد انگشتان دست سوسیالیستها را پیرامون خود متشکل کنیم؟ شاید ترسکیستها و حککا و تمامی ترکش خوردگان آنان فریاد برآورند که علت این عدم تحقق، استالینیستها و مانوئیستها بودندند و اگر ما جای آنان بودیم چنین و چنان می کردیم. در پاسخ بدین خاننین به سوسیالیسم باید گفت یکی از دلایل اصلی عدم تشکل کمونیستها در یک سازمان واحد، وجود همین جریانات بی ریشه است که کارشان به سبک رمالان، تفرقه و جدائی است و همان بهتر که شما قاچ زین را بچسبید و اسب سواری پیشکشتان !!!

در پایان بجا نیست با توجه به واقعیت های دنیا کنونی که انحصارات غول پیکر امپریالیستی و در راس شان انحصارات آمریکایی با قلدرمنشی گستاخانه بر سرنوشت میلیاردها از بشریت تحت ستم تعیین و تکلیف می کنند و تحت بهانه های واهی و ساخته و پرداخته خویش چون "اسلام سیاسی"، به هر کجای جهان که خواستشان باشد بربرمنشانه یورش می برند، به مضمون عبارت "مبارزه علیه ارتجاع داخلی بدون پیوند با مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم امکان پذیر نخواهد بود" توجه مبذول داریم و نه از زاویه تفنن و منیت گرانی، بلکه با درک احساس مسئولیت در قبال زحمتکشان، اولاً هر آنچه در دل داریم بدون تعمق کافی بر زبان جاری نگردانیم. دوماً غیر مسنولانه، بدون استناد به گفته های مستند دیگران و بدون یقین داشتن کامل، آنها را در خط رژیم و نهایتاً سرمایه داری و امپریالیسم قلمداد نگردانیم.

در مبارزه علیه رژیم سرمایه داری اسلامی ایران و مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم دست شما را می فشارم. پیروز باشید.

بهمن ادیب 2006/09/11

